

ادلة حکماء مشاء بر امتناع اعاده معدوم (۳)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وَ اعْتَرَضَ عَلَى هَذَا الدَّلِيلِ بَأَنَّا لَا نُسَلِّمُ أَنَّ مَا يَوْجَدُ فِي الْوَقْتِ الْأَوَّلِ يَكُونُ مُبْتَدَأَ الْبَيِّنَةِ
وَ إِنَّمَا يَلْزَمُ لَوْ لَمْ يَكُنِ الْوَقْتُ مُعَاداً أَيْضاً.^۱

دلیلی را که حکماء مشاء بر استحالة مُعاد بعد
العدم بعینه آورده‌اند شامل اعاده شیء با خصوصیات
و مقارنات و شرایط محتوی آن است که از جمله آن
شرایط و مقارنات زمان بود. عرض شد که اگر قرار
بشود خود آن شیء بعینه بعد العدم اعاده پیدا کند
لازمه‌اش این است که آن زمان متصل به او هم اعاده
پیدا کند چون اشیاء مادی محفوف به شرایط و
مقارناتی هستند که از جمله آنها حدوث آنها در زمان
است و قطعاً چون زمان تدریجی الحصول است و
دارای اجزاء کمیّه اتصالیه می‌باشد بنابراین خود شیء
در ظرف زمان دارای وصف سابقیت و لاحقیت
خواهد بود و از این نقطه نظر اگر بخواهد یک امری
که در یک شب اتفاق افتاده است دوباره بخواهد

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۵۸.

همان بعینه اتفاق بیفتد لازمه‌اش این است که آن امر مبتدا عین امر متأخر باشد درحالی‌که دو زمان از نقطه‌نظر حیثیت ذاتی خودشان باهم در تعارض و تقابل هستند. این دلیلی بود که حکماء برای امتناع اعاده معدوم ذکر کرده بودند.

بر این مسئله اعتراضی شده است که ما قبول نداریم که آنچه در وقت اول هست مبتدا باشد یعنی آنچه که در وقت اول هست به‌عنوان یک مبتدا نیست و این مبتدا در یک وضعیتی خواهد بود، یعنی بین شیء و زمان تفرقه ایجاد کرده‌اند و گفته‌اند که شیء در این وقت تحقق دارد و اگر قرار بر این باشد که خود شیء بخواند اعاده پیدا نکند لازمه‌اش همان وضعیت اشکالی است که در اینجا ذکر کرده‌اید. والا اگر قرار بر این باشد که خود وقت هم بخواند برگردد دیگر در این صورت مبتدا معنا ندارد! اینکه یک شیء بخواند در یک زمانی باشد بعداً او بخواند به زمان دیگری اعاده پیدا کند و آن زمان به حال خودش باشد. این اشکال پیش می‌آید.

اشکال این است که فرض کنید یک حادثه یا پدیده‌ای در یک وقتی از اوقات هست بعد خود این

پدیده جدای از زمان بخواهد در یک وقت دیگر اعاده پیدا کند. خب صحبت در این است که وقتی این منوط و متصل به این زمان هست چطور شما این را از زمان منفک می‌کنید؛ زمان را به حال خود می‌گذارید ولی آن شیء را در وقت دیگری می‌آورید؟! دیگر در این صورت اعاده معنی ندارد! اما اگر شما شیء و زمان را باهم در یک وقت دیگری آوردید؛ فرض بکنید یک حادثه‌ای که اتفاق افتاده است خداوند متعال خود آن زمان و آن شیء را حاضر کند یعنی به جای اینکه ما به زمان گذشته برویم، ما را در آن زمان ببرد.

بیان مثال برای تقدم و تأخر در عالم برزخ

فرض کنید انسان نشسته است و با خودش فکر می‌کند و الآن دارد وضعیت موجود را نگاه می‌کند خودش چشمش را می‌بندد و در دیروز می‌رود که دیروز چه اتفاقی افتاده است دوباره چشمش را می‌بندد و به پریروز می‌رود که ببیند پریروز چه اتفاقی افتاده است. دوباره در یک هفته پیش می‌رود همین‌طور به گذشته می‌رود؛ در نه سال پیش یا هشت سال پیش یا ده سال پیش چه اتفاقی افتاده

است؛ یعنی خودش را از زمان حاضر به زمان ماضی منتقل می‌کند؛ یعنی وجود خود را برمی‌دارد و در زمان ماضی قرار می‌دهد. این برحسب تفکر ابتدایی است. ولی در واقع ما به زمان ماضی نمی‌رویم و ذهن به عالم مثال و عالم ماده مراجعه می‌کند و در مثال عالم ماده در عین اینکه تفاوت و تقدم و تأخر وجود دارد ولی در عین حال همه چیز ثابت است یعنی نیازی نیست برای اینکه شما از یک نقطه به نقطه دیگر بروید. فرض کنید که الآن چشم و نگاه من متوجه یک میزان از مساحت مقابل من هست الآن از این دیدگاه و از این دو خطی را که من دارم به جلوی خودم نگاه می‌کنم تقریباً می‌توانم بگویم که به یک نگاه بدون اینکه چشم را گردش بدهم به یک لحظه واحد می‌توانم حدود یک متر را بدون گردش چشم در قرنیۀ خودم بیاورم - برای تقدم و تأخر عالم برزخ این مثال خیلی خوبی است - وقتی که به یک لحظه نگاه می‌کنم بدون اینکه [سر خود را حرکت بدهم] چون اگر بخواهم سر خودم را برگردانم تا کل آنچه که در این اطاق هست بینم مجبور هستم که حرکت بدهم، نظر را از آن طرف

بگیرم و بعد این چشم و حدقه حرکت بکند تا به دَم
در برسد، در دَم در یک گردشی برای حدقه پیدا
می‌شود طبعاً در این گردش تقدم و تأخر زمانی و
مکانی موجود است. ولی نه، فرض کنید آنچه که
شما درمقابل خودتان به یک لحظه می‌بینید خطوط
متفاوتی از قرمز، سبز، آبی و سیاه است و هرکدام از
اینها دارای الوان و اشکالی هستند، آنچه را که شما
در یک لحظه می‌بینید تقدم و تأخر ندارد. آنچه که
در خارج هست تقدم و تأخر دارد. الآن ببینید آن
قرمز، مقدم بر آن رنگ زرد است، آن رنگ زرد مقدم
بر رنگ آبی است و آن رنگ متقدم بر سفید است و
هَلُمَّ جَرّاً. تااینکه در اینجا و درمقابل شما می‌آید و
آن اشیاء دیگر از دید پنهان می‌شوند پس نگاه شما به
اشیاء خارجی تقدم و تأخر ندارد، همه این اشیاء به
یک لحاظ می‌آیند ولی خود آنها در خارج تقدم
دارند، اول این است، بعد این است و بعد این است.
عین همین مطلب را شما در صور برزخی و صور
مثالی پیدا کنید. آنچه که در عالم مثال هست به یک
نظره می‌شود بر همه آنها احاطه ادراکی و شعوری

پیدا کرد اما آنچه که در خود عالم برزخ و مثال هست به مقتضای سنخیت خودِ عالم مثال، تقدم و تأخر دارد و براساس همان تقدم و تأخر، تقدم و تأخر مُلکی در این عالم پیش می‌آید، یعنی آنها برای موجودات متکوّنی که در عالم کون و فساد تحقق خارجی پیدا می‌کنند، جنبهٔ علی دارند.

حالا ما در اینجا ذهن خود را نسبت به یک امری که قبلاً بوده است می‌بریم. فرض این آقایان بر این است که به جای اینکه شما خودتان را در ماضی ببرید، ماضی را در کنار خودتان بیاورید؛ یعنی وقتی که یک شیء معدومی را اعاده می‌کنید معنایش این نیست که فقط خود آن شیء جدای از زمان در اینجا آمده است تا ایراد پیدا بشود. اگر او بدون زمان خودش آمده است پس این مبتدا نیست. این چطور ممکن است؟! این شیء با زمان خودش قرین و ملصق و چسبیده است و نمی‌شود جدا بشود! این شیء اگر با آن زمان آمده است خب چطور زمان گذشته می‌آید و با زمان معاد اتحاد برقرار می‌کند؟! درحالی که **بَيْنَهُمَا بَوْنٌ بَعِيدٌ**. اگر آن زمان گذشته می‌آید و زمان الآن را کنار می‌زند خب این خلاف

است چون الآن فرض بر این است که زمان دست من
و شما نیست و زمان یک حال خاصّ به خودش را
دارد. ما بخواهیم یا نخواهیم این یکی پس از دیگری
متدرج الحصول حاصل خواهد شد. دست من
نیست که حالا ما این شب سه‌شنبه را بردارم و به جای
آن شب یک‌شنبه را بگذارم! اگر قرار باشد که شب
یک‌شنبه با حفظ شب سه‌شنبه یکی بشود خب جمع
متنافین است! دیگر در اینجا این اتحاد هیچ معنایی
نمی‌تواند داشته باشد.

ایرادی که این آقایان می‌کنند خیلی ایراد تقریباً
خنده‌داری است!! می‌گویند که اگر خود زمان همراه
آن بیاید دیگر در اینجا ایرادی پیش نمی‌آید چون
همان مبتدا آمده است در اینجا حضور پیدا کرده
است و وقتی حضور پیدا می‌کند خودش برای
خودش زمان تشکیل می‌دهد. نه اینکه می‌آید با زمان
متأخر متحد بشود تا این موارد ایراد پیش بیاید. یعنی
فرض کنید یک دفعه شما چشم باز می‌کنید و به جای
اینکه شب سه‌شنبه ببینید، شب یک‌شنبه می‌بینید
نه اینکه شب سه‌شنبه را همراه با شب یک‌شنبه

[ادراک کنید].

مثل اصحاب کهف که [این طور] بودند! مثلاً
چطور سیصد سال اصحاب کهف [زمان را حس
نکردند]. یک دفعه چشم باز کردند و یک خرده
چشم‌هایشان را مالیدند و یک نگاهی این طرف و
آن طرف کردند و [گفتند:] گرسنه‌مان است! چقدر
خوابیده‌ایم؟ یک چند ساعتی! آمدند و بیرون را نگاه
کردند. بله، آفتاب بالا آمده است! خیلی هم راه
آمده‌ایم و فرار کردیم و با ترس و اینها آمده‌ایم ضعف
ما را گرفته و خوابیده‌ایم. حالا هم بیاییم و در شهر
برویم و چیزی بگیریم. یکی از آنها بلند می‌شود و
پایین می‌آید و می‌آید و می‌آید و می‌بیند که چرا
این طوری است؟! این چیست؟! دیروز که خانه
این طور نبود! ساختمان‌ها این طوری نبود! باغ که
این طوری نبود! دقیقاً حال او را در نظر بیاورید، این
در یک هم‌چنین حالی چه احساسی دارد؟ این کسی
که از هیچ چیز خبر ندارد! هیچ قضیه‌ای اتفاق نیفتاده
است فقط نصف روز خوابیده است!

﴿قُلْ كَمْ لَبِثْتُمْ ۚ * قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا

أَوْ بَعَضَ يَوْمَ *^۱ یک روز خسته بودیم و
 فرض بکنید یک صبح تا عصر خوابمان برده است.
 دیشب خوابیدیم یا ﴿أَوْ بَعَضَ يَوْمَ *﴾! بیرون
 می آید و یک دفعه نگاه می کند! چه احساسی برای او
 پیدا می شود؟ اصلاً انگار یک مسئله جدید را می بیند!
 نمی تواند بین این صورتی که الآن ذهن او دارد
 عکس برداری می کند و صورتی که دیروز به حساب
 خودش عکس برداری کرد جمع کند! این درخت
 اینجا بود الآن آن درخت نیست! ما زیر این درخت
 نشستیم! اگر آن را کنده باشند جای آن هست ولی
 اصلاً جای آن سبزه درآمده است! چرا این طوری
 است؟! این درختی که دیروز نشستیم و زیر آن
 ناهارمان را خوردیم الآن سبزه درآمده است! غار را
 نگاه می کند می بیند که غار همان است! سنگ ها که
 تکان نمی خورند، سنگ ها همان است. الآن این
 کوه ها از زمان پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم -
 به همین شکل بوده اند! ۱۳۰۰ سال! الآن هم که ما

^۱ . سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۲ و ۱۱۳. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۶۰:

«شما چقدر در روی زمین درنگ کردید؟ * آنها در پاسخ می گویند: ما یک
 روز یا مقداری از یک روز را توقف کردیم.»

می‌رویم و نگاه می‌کنیم همین شکل است. آن‌طوری
نبوده‌اند و بعد حالا این‌طوری شده باشند، نه! همان
سنگی که در آنجا هست وضعیتش الآن هم همان
است.

سیصد سال خیلی نیست ولی درخت نه دیگر
[تغییر می‌کند] درخت می‌افتد، باد می‌زند خشک
می‌شود و فلان می‌شود. سیصد سال وقت کمی
نیست! او نمی‌تواند بین این دو تصویر را در ذهن
خودش جمع کند لذا می‌گذرد. یعنی نمی‌فهمد که
قضیه چیست! می‌گوید که حالا برویم ببینیم در شهر
چه خبر است؟ در شهر می‌آید و می‌بیند که همه چیز
عوض شده است اصلاً این شهر، آن شهری که
سیصد سال پیش دیده است نیست!! مدام به مغز
خودش فشار می‌آورد که بابا من دیروز از اینجا فرار
کردم، چرا این‌طوری است؟ چرا خیابان‌ها این‌طوری
شده است؟ چرا اصلاً خانه‌ها این‌طوری است؟ خانه
خودش اصلاً چرا [تغییر کرده است]؟

حالا اگر فرض کنید که آن شیء معاد به همین
کیفیت بیاید و الآن یک دفعه ما چشم باز کنیم و ببینیم
!! این چه حالتی پیدا می‌شود؟ مرحوم آخوند

می گویند که این حالتی که الآن برای تو پیدا می شود
دلیل بر تقدم و تأخر زمانی است. تو جفنگ می گویی
که آن شیء با همان زمان مبتدای خودش بیاید و
یک دفعه شب یک شنبه، شب سه شنبه بشود. نه،
اشتباه است! شب سه شنبه دست من و شما نیست که
شما بخواهید یک شنبه را سه شنبه بکنید. شب
یک شنبه اگر بخواهد شب سه شنبه بشود شب
سه شنبه در ذهن ما هست، دوشنبه بوده است و
یک شنبه رفته است و بعد از دوشنبه هم یک شنبه
نیست بعد از دوشنبه، سه شنبه می شود. مثل اینکه
بگوییم: یک دو سه چهار سه دو! نمی شود دیگر!
بعد از یک دو سه چهار، پنج هست دیگر به سه
بر نمی گردد! این یک روال خودش را دارد طی
می کند؛ یک دو سه چهار پنج! نه یک دو سه چهار
سه! این روال موجب مسئله حقوق و سبق و صفات
و آثار زمانیه ای است که اینها لازمه زمان هستند مثل
زوجیت که برای اربعه است. چطور زوجیت برای
آن لازمه ذات اوست شما نمی توانید از اربعه،
زوجیت را منسلخ کنید. همین طور مسئله سبق و

لحوق هم به همین کیفیت برای خودش باقی خواهد بود.

بنابراین اگر شما بخواهید آن شیء را با زمان برگردانید قطعاً باید لوازم ذاتیه او که سبق و لحوق است هم برگردد، اگر آن هم بخواهد برگردد **فَيَعُودُ** **الإشكال!** بنابراین اصل و اساس اشکال و هردو جوابی که داده شده است زیر سؤال قرار می گیرد.

وَ اعْتَرَضَ عَلَى هَذَا الدَّلِيلِ بَأَنَّا لَا نُسَلِّمُ أَنَّ مَا يَوْجَدُ فِي الْوَقْتِ الْأَوَّلِ يَكُونُ مُبْتَدَأً الْبَتَّةَ
وَ إِنَّمَا يَلْزَمُ لَوْ لَمْ يَكُنِ الْوَقْتُ مُعَاداً أَيْضاً.^۱

متکلیمن بر این دلیل اعتراض کرده اند که این را قبول نمی کنیم که آنچه که در وقت اول پیدا می شود این مبتداست. آنچه که در وقت اول است مبتدا و به عنوان ابتدا نیست. لازم می آید اگر وقت معاد نباشد. اما اگر وقت معاد باشد دیگر آن مبتدا نیست چون مبتدا در جایی هست که یک امری جدای از زمان انجام بشود بعد این امر، زمان را آنجا بگذارد و خودش بلند بشود و در اینجا بیاید. می گوئیم که این ابتدائاً در اینجا حاصل شده است بعد ثانیاً در زمان دیگر حاصل شده است اما اگر آنچه که در وقت اول

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۵۸.

هست با زمان خودش بیاید دیگر مبتدا و معاد معنی ندارد که بخواهد آن معاد شده باشد و زمان اول و زمان ثانی [بی معناست]. خود همان آمده است! مثل اینکه خدا یک شیئی را [با زمانش دوباره بیاورد].

می خواستند یک بدن مومیایی شده یا یک چیز [دیگر] را بدزدند بعد گفتند که اگر بخواهند این را در بیاورند شاید [خراب] بشود، از چند طرف اصلاً خاک را کردند و خاک را با آن، همه را باهم درآوردند! یعنی خود مُرده و خاک اطرافش را - ضریحش یا حالا آن چیزی که در آن بوده هست - کلّ آن را درآوردند و به جای دیگر بردند! این همین قضیه مُعاد می شود. یعنی خود آن بدن را با آن جوانبش آوردند و به جای دیگری منتقل کردند. حالا اینها می گویند که قضیه ما هم همین است، آن شیء را بدون زمان اعاده نمی کنیم که شما اشکال کنید، خدا شیء و زمان را با همدیگر برمی دارد و اینجا می آورد! بنابراین اشکالی پیش نمی آید چون اشکال در آنجاست که یک شیء در وقت دوم عین او بیاید. شما می گوید که این به زمان چسبیده است،

اگر خود او با زمان باهم بیاید بنابراین دیگر
در این صورت ابتدا معاد نمی‌شود، ابتدا و انتها در
آنجایی است که یک شیء در دو زمان باشد و این
در این صورت یک امر واحد است.

ایجاد تسلسل در صورت اعاده زمان همراه با شیء

ثُمَّ بِهَذَا الْكَلَامِ أُورِدَ عَلَى مَا يُقَالُ لَوْ أُعِيدَ الزَّمَانُ بِعَيْنِهِ لَزِمَ التَّسْلُسُ لِأَنَّهُ لَا مُغَايِرَةَ بَيْنَ
الْمُبْتَدَأِ وَالْمَعَادِ بِالْمَاهِيَةِ وَلَا بِالْوُجُودِ وَلَا بِشَيْءٍ مِنَ الْعَوَارِضِ إِلَّا لَمْ يَكُنْ لَهُ إِعَادَةٌ
بِعَيْنِهِ بَلْ بِالسَّابِقِيَّةِ وَالْآخِرِيَّةِ.

به همین دلیلشان بر آنچه که گفته می‌شود ایراد
وارد شده است. اگر زمان بخواهد اعاده پیدا بکند
تسلسل لازم می‌آید چون دیگر در این صورت نه به
ماهیت مغایرت هست و نه به وجود، چون مبتدا عین
معاد می‌شود و هیچ‌کدام از عوارض با همدیگر
مغایرت ندارند چون همان شیء برمی‌گردد و شیء
دیگری خواهد شد. و الاً برای او اصلاً اعاده معنا
ندارد بلکه به سابقیت و لاحقیت است. چرا تسلسل
لازم می‌آید؟ چون ما گفتیم که اگر یک شیئی بخواهد
ابتدا پیدا بکند یا بعداً بیاید در این صورت خود زمان،
خود سابقیت و خود لاحقیت هم یک زمانی است و
او هم مسبوق به یک زمان دیگر است!

مسئله سابقیت و لاحقیت جزو لوازم ذاتی زمان

بنابراین اگر یک شیئی بخواهد اعاده پیدا کند و

جایش را عوض کند باید تمام زمان‌های قبل جایشان را عوض کنند چون هرکدام از این زمان نسبت به زمان دیگر سبق دارد و نسبت به زمان دیگر لاحق دارد و این مسئله سابقیت و لاحقیت جزو لوازم ذاتی زمان است. پس وقتی شما یک امر مبتدا را با زمان می‌خواهید حرکت بدهید، نمی‌توانید این را از بقیه زمان‌ها جدا کنید چون کمّ متصل است. منفصل که نیست! کمّ متصل تمام اجزایش به همدیگر مربوط هستند. فرض بکنید این دو کاغذ به همدیگر چسبیده است وقتی شما این کاغذ را می‌خواهید بردارید بیاورید این کاغذ هم با خودش خواهد آمد، اینکه می‌آید این را هم با خودش می‌آورد و هَلُمَّ جَرّاً. دیگر تمام زمان‌های قبل باید تشریف بیاورند درحالی‌که شما می‌گویید که خدا یک تکه را برمی‌دارد و می‌آورد و در جای دیگر قرار می‌دهد! تسلسل هم طبعاً این است که هرکدام مترتب بر دیگری است و در آن‌هم اشکالی پیش می‌آید.

بِأَنَّ هَذَا فِي زَمَانٍ سَابِقٍ وَ هَذَا فِي زَمَانٍ لَاحِقٍ فَيَكُونُ لِلزَّمَانِ زَمَانٌ فَيُعَادُ بَعْدَ الْعَدَمِ وَ يَتَسَلَّلُ.

آن جوابی که ما می‌دهیم این است: این در زمان

سابق انجام شده است این امر مبتدا در زمان سابق

بوده است و این در زمان لاحق است. پس برای زمان
 هم یک زمانی هست چون وقتی که ما می‌خواهیم
 این مبتدا را با زمانش در اینجا بیاوریم آن زمان
 بالنسبه به این زمان سابق می‌شود. پس هر زمانی یک
 زمانی دارد که سابقیت باشد. خود آن سابقیت هم
 مبتنی بر یک لاحقیتی است و تمام آنها داخل در
 همین سلسله قرار خواهند گرفت. بعد العدم آنها
 می‌آیند و یتسلسل.

دَفْعُ تَحْصِيلِيٍّ:
 لَا يَحْتَاجِينَ عَنْ فِطَائِكَ أَنَّ السَّبْقَ وَالْإِبْتِدَاءَ وَاللَّحُوقَ وَالْإِنْتِهَاءَ مِنَ الْمَعَانِي الدَّائِيَةِ
 لِأَجْزَاءِ الزَّمَانِ كَمَا سَتَطْلُعُ عَلَيْهِ حَيْثُ يَحِينُ وَقْتُهُ وَبِالْجُمْلَةِ وَقَوْعُ كُلِّ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَاءِ
 الزَّمَانِ حَيْثُ يَقَعُ مِنَ الضَّرُورِيَّاتِ الدَّائِيَةِ لَهُ لَا يَتَعَدَاهُ.

این دفع تحصیلی تتمه همین مطلب است؛ مخفی
 نماند که سبق و ابتدا و لاحق و انتها همین معانی
 ذاتی اجزاء زمان هستند مثل زوجیت برای اربعه
 می‌ماند. بعداً وقت و فرصتش بیاید هر جزئی از
 اجزای زمان که در هر جا واقع بشود این از
 ضروریات ذاتیه برای زمان است. وقتی که ما
 می‌گوییم که شب یک‌شنبه، ضرورت ذاتی زمان شب
 یک‌شنبه این است که حتماً شب یک‌شنبه باشد نه
 شب دوشنبه یا شب شنبه، از این خصوصیت زمانی
 تعدی نمی‌کند.

مَثَلًا كَوْنُ أَمْسٍ مُتَقَدِّمًا عَلَى غَدٍ ذَاتِيٍّ لِأَمْسٍ كَمَا أَنَّ التَّأَخَّرَ عَنْهُ جَوْهَرِيٌّ لِغَدٍ وَ كَذَا
 نِسْبُ كُلِّ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَاءِ الزَّمَانِ إِلَى غَيْرِهِ مِنْ بَوَاقِي الْأَجْزَاءِ.

مثلاً اینکه دیروز متقدم بر فرداست ذاتی برای
 امس است. تأخر از امس، جوهری برای فرداست
 اینکه شما هر جزئی از اجزاء زمان را به غیر آن جزء
 از بواقی زمان نسبت بدهید این هم همین است شما
 بیاید شب یکشنبه را به شب سه‌شنبه نسبت بدهید!
 اینکه نمی‌شود! شب یکشنبه برای این قطعه از زمان
 است! حالا شما می‌خواهید اسم آن را شب یکشنبه
 بگذارید، می‌خواهید شب شش‌شنبه بگذارید، در
 اسم فرقی نمی‌کند! بالأخره آنچه که مربوط به امشب
 است لازمه این جزء زمان است. نسبت این عنوان به
 این زمان خاص برای این جزء است. شما نمی‌توانید
 این عنوان را بردارید و به یک جزء دیگر از اجزاء
 باقیه نسبت بدهید. آنچه که بعداً یا قبلاً هست.

قُلْ فَرَضَ كُونُ يَوْمِ الْخَمِيسِ واقِعاً يَوْمَ الْجُمُعَةِ كَانَ مَعَ فَرَضِ وَقُوعِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ يَوْمَ
 الْخَمِيسِ أَيْضاً لِأَنَّهُ مَقُومٌ لَهُ لَا يُمَكِّنُ انْسِلَاخَهُ عَنْهُ.

اگر این طور باشد در عین اینکه شما فرض کردید
 پنج‌شنبه، جمعه است، یوم‌الخمیس هم باشد، خب
 اینکه نمی‌شود! چون یوم‌الخمیس بودن مقوم برای
 این جزء از زمان است. انسلاخ یوم‌الخمیس از
 خودش که این قسمت از زمان باشد ممکن نیست.

فَحِينَئِذٍ نَقُولُ الزَّمَانُ الْمُبْتَدَأُ كَوْنُهُ مُبْتَدَأٌ عَيْنُ هَوِيَّتِهِ وَ ذَاتِهِ فَإِذَا فُرِضَ كَوْنُهُ مَعَاداً لَا
 يَنْسَلِخُ عَنْ هَوِيَّتِهِ وَ ذَاتِهِ فَيَكُونُ حِينَئِذٍ مَعَ كَوْنِهِ مَعَاداً بِحَسَبِ الْفَرَضِ مُبْتَدَأٌ بِحَسَبِ
 الْحَقِيقَةِ لِأَنَّهُ مِنْ تَمَامِ فَرَضِهِ قُلُوْا لَمْ يَكُنْ مُبْتَدَأً لَمْ يَكُنِ الْمَفْرُوضُ هُوَ هُوَ بَلْ غَيْرُهُ فَانْهَدَمَ
 الْأَسَاسَانِ وَ انْفَسَخَ الْجَوَابَانِ.

خب حالا این مقدمه برای این است؛ زمان ابتدا این است که این از یک هویت خودش و ذات خودش مبتدا باشد؛ ابتدائیت جزو هویت، ذات، تشخص خارجی و حقیقت خارجی آن است، نه اینکه جزو عوارضش است. حالا این عوارض یک روز بیاید یک روز یک عوارض دیگر بیاید! اگر فرض بشود که این معاد است درحالی که منسلخ از هویت و ذاتش نشده. در این موقع در عین اینکه این به حسب فرض معاد است، این مبتدا به حسب حقیقت باشد چون فرض این است که مبتدا و در اول باشد، اگر مبتدا نباشد پس آن که معاد شده است معاد نیست! فرض این است که آنچه که مبتدا است آن معاد است نه اینکه یک چیز دیگر! خب یک چیز دیگر مثل آن است. بعینه آن را که مفروض است که آن حادثه روز یکشنبه است.

... جواب از بین می رود. هم اساس اینکه آن شیء مبتدا معاد است و هم اساس اینکه زمان با او برمی گردد هردو از بین می رود و این دو جوابی هم که بالا داده شد آن هم باطل می شود.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد